

نگاهی تحلیلی-انتقادی بر رویکرد محقق نائینی و محقق

خویی در زمینه حجیت استصحاب عدم ازلی*

□ حسن علیخانی**

چکیده

استصحاب به اعتبار مستصحاب، به دو قسم وجودی و عدمی تقسیم می‌شود. استصحاب عدم ازلی از اقسام استصحاب عدمی بوده که در حجیت آن اختلاف نظر وجود دارد. محقق نائینی از جمله قائلین به عدم حجیت و محقق خویی از قائلین به حجیت است. هدف از نگارش این نگاشته، بررسی رویکرد این دو محقق اصولی در زمینه حجیت این قسم از استصحاب و نقد آن است. فائده این بررسی، جواز یا عدم جواز کار بست این قاعده، توسط فقیه در استنباط مسائل فقهی است. محقق نائینی با بیان دو اشکال، این اصل عملی را فاقد حجیت می‌داند. خاستگاه اشکالات محقق نائینی، قیاس اعراض وجودی به اعراض عدمی است. در مقابل، محقق خویی با مع الفارق دانستن این قیاس، قائل به حجیت این اصل عملی شده است. نگارنده، با نقد دودیدگاه پیش گفته، عدم حجیت مطلق این اصل عملی را با تکیه بر ادله‌ای غیر از ادله محقق نائینی، اثبات نموده است. جمع آوری داده‌های ارائه شده در این نوشتار به روش کتابخانه‌ای و با مراجعه به کتب اصولی این دو محقق صورت گرفته است. در پژوهش پیش رو بعد از بیان معنای استصحاب در لغت و اصطلاح و اقوال موجود در زمینه حجیت آن، مدعا و ادله این دو محقق، تنقیح و سپس نقد شده است.

کلیدواژه‌ها: وجود و عدم نعتی، اصل مثبت، تمسک به عام در شبهه مصداقیه، وجود و عدم محمولی.

* تاریخ وصول: ۱۴۰۴/۱۲/۲۵، تاریخ تصویب: ۱۴۰۴/۴/۱۵.

** طلبه سطح سه حوزه علمیه قم، مدرسه تخصصی فقه امام کاظم (عج) (mwmmn81134@gmail.com).

۱. مقدمه

علم اصول فقه علمی است که در آن از قواعدی بحث می‌شود که نتیجه آن قواعد در استنباط احکام شرعی توسط فقیه مورد کاربست واقع می‌شوند (مظفر، ۱۴۳۰: ۴۹). با توجه به این تعریف، رسالت اصلی اصولی تنقیح قواعد مورد استفاده در طریقه استنباط احکام شرعی است. یکی از قواعدی که جایگاه بحث از آن در علم اصول بوده و از کبریات قیاس اصولی است، بحث از حجیت استصحاب عدم ازلی است. در علم اصول بحث از حجیت این قسم از استصحاب در مبحث تمسک به عام در شبهه مصداقیه، مطرح می‌شود. حجیت و عدم حجیت این قسم از استصحاب معرکه آراء است. هدف از نگاشته پیش رو بررسی حجیت و عدم حجیت استصحاب عدم ازلی در نگاه بعضی از علماء علم اصول است. در همین راستا نظریه محقق نائینی و خویی بررسی و نقد می‌شود. انتخاب نظریات این دو عالم اصولی در این نگاشته با وجود نظرات مختلف دیگر، از باب نمونه بوده و خصوصیت دیگری ندارد. محقق نائینی بر این باور است که موضوع جمله‌ای که دربردارنده عام است بعد از تخصیص بواسطه عنوانی وجودی، عدم نعتی است. در همین راستا بر این باور است که چون اجراء استصحاب عدم ازلی در مستصحب عدم نعتی مستلزم عدم وجود یقین سابق یا اصل مثبت می‌شود حجیت آن را نپذیرفته است. در مقابل، مرحوم خویی نیز بر این باور است که در صورتی که موضوع جمله بعد از تخصیص، عدم نعتی باشد با اشکالات پیش گفته مواجه است لکن با بیان مقدماتی اثبات می‌کند که موضوع، بعد از تخصیص، عدم محمولی است. در همین راستا، از قائلین به حجیت استصحاب عدم ازلی شده است. نویسندگان در این نوشتار، رویکردی توضیحی-انتقادی داشته و بعد از ارائه و تنقیح ادله هر کدام از این دو عالم اصولی، آن‌ها را در بوته نقد قرار می‌دهد. این نوشته پاسخ به این سوال که رویکرد محقق نائینی و خویی در زمینه حجیت استصحاب عدم ازلی و اشکالات چیست را محور مباحث خود قرار داده است. نوشته مستقلی درباره حجیت استصحاب عدم ازلی وجود ندارد بلکه صرفاً در خلال بعضی موضوعات دیگر به آن اشاراتی شده است (معزی، الهام؛ نقیبی، ابوالقاسم (۱۳۹۸)، مقاله کارکرد

اصل مثبت در علم اصول و فقه، مجله فقه و اصول، ش ۴، صص ۹۳-۱۱۴). مقاله پیش رو برای نخستین بار حجیت استصحاب عدم ازلی را از دیدگاه این دو محقق اصولی با ارائه ادله آنان به شکلی مبسوط بررسی و نقد می نماید. در این نوشته، بعد از بیان معنای لغوی و اصطلاحی استصحاب، ادله محقق خویی و محقق نائینی بررسی و نقد شده است.

۲. معنای استصحاب در لغت و اصطلاح

استصحاب مصدر باب استفعال از ماده «ص، ح، ب» است. لغوی‌ها دو معنای «درخواست همراهی کردن از کسی» (رویفی افریقی، ۱۴۱۴: ۵۲۰) و «ملازمت و همراهی با چیزی» (فراهیدی، ۱۴۰۹: ۱۲۴) را برای آن برشمرده‌اند.

در اصطلاح اصولیون، استصحاب در معنای واحدی استعمال نشده است. بعضی همچون شیخ انصاری آن را به «حکم به بقاء چیز سابق» تعریف کرده و آن را محکم‌ترین و مختصرترین تعاریف دانسته‌اند (انصاری، ۱۴۱۶: ۵۴۱). آخوند خراسانی در حاشیه بر رسائل، تعریف ارائه شده از جانب شیخ انصاری را تعریفی ناقص شمرده و بر این باور است که این تعریف از جهات مختلفی دارای اشکال است:

اولاً: حقیقت و چیستی استصحاب با ملاحظه دلیل حجیت آن مختلف می شود و از طرفی چون جامعی بین تعاریف استصحاب بر اساس مبانی مختلف در وجه حجیت آن وجود دارد، امکان تعریف آن با عبارت واحدی نیست.

ثانیاً: در تعریف مزبور با صرف نظر از قرینه حالیه و اینکه مقام، مقام تعریف استصحاب بوده و یقین سابق و شک لاحق از ارکان این اصل عملی اند، دالی بر این دو رکن اساسی وجود ندارد. ثالثاً: در تعریف مذکور برای بیان اینکه «کون فی السابق» معتبر در استصحاب است به اشعار که ظن ضعیف است اکتفا شده است.

رابعاً: اساساً وجه حجیت استصحاب بر اساس هیچ کدام از مبانی حجیت آن «کون فی السابق» نیست، چرا که طبق حجیت این اصل عملی بخاطر اخبار یا سیره عقلاء، وجه حجیت وجود حکمتی در بنا گذاشتن بر بقاء در صورت شک لاحق است و بر اساس حجیت آن از باب

ظنّ به بقاء، منشا این ظن، این است که در غالب موارد، چیزی که در زمان گذشته یقین به وقوع آن بوده در زمان لاحق نیز وجود دارد.

آخوند خراسانی بعد از اشکالات پیش گفته، فرموده: البته از آنجا که اغلب علماء در مقام تعریف این اصل، صرفاً در مقام تعریفی شرح الاسمی بوده و بنای تعریف حقیقی را نداشته‌اند اشکالات مزبور متوجه آنها نیست، سپس در نهایت، تعریف ذیل را بعنوان تعریف پیشنهادی برای استصحاب ارائه می‌نماید:

«الزام شارع به بقاء آن چیزی که دلیلی بر بقاء آن نیست» (خراسانی، ۱۴۱۰: ۲۸۹).

استصحاب عدم ازلی از اقسام استصحاب عدمی بوده و به معنای حکم به استمرار نبود مستصحبی است که عدم آن در ازل یقینی بوده ولی اکنون در وجود آن تردید شده است. مفاد این استصحاب این است که مستصحاب از ازل تا زمان شک، تحقق پیدا نکرده است (حکیم، ۱۴۲۳: ۴۷۳).

۲. اقوال در زمینه حجیت استصحاب عدم ازلی

در این زمینه سه قول وجود دارد:

۱. بعضی اصولیون همچون محقق نائینی (نائینی، ۱۳۷۶: ۵۳۳)، امام خمینی (امام خمینی، ۱۴۱۵: ۲/۲۹۴) و سبحانی (سبحانی، ۱۴۲۴: ۲/۵۴۰) قائل به عدم حجیت‌اند مطلقاً.
۲. بعضی از اصولیون همچون مرحوم خویی (خویی، ۱۴۲۷: ۲۲۰-۲۱۷) و آخوند (خراسانی، ۱۴۳۰: ۲/۱۵۷) قائل به حجیت‌اند مطلقاً.
۳. عده‌ای دیگر از اصولیون همچون محقق عراقی قائل به تفصیل بوده و بر این باورند که اگر عرض از حیث رتبه موخّر از ذات باشد این استصحاب جاری نمی‌شود و در غیر این صورت جاری می‌شود.

۲-۱. بررسی قول محقق نائینی

محقق نائینی برای بیان نظر خود مبنی بر عدم حجیت استصحاب عدم ازلی، ابتدا کلامی را از مرحوم آخوند که از قائلین به حجیت است نقل کرده و سپس با ذکر مقدماتی سه گانه آن را در

بوته نقد قرار می‌دهد. از آنجا که ایشان در نقد استصحاب عدم ازلی کلام مرحوم آخوند را محور کلام خود قرار داده، کلام محقق خراسانی به عنوان مقدمه کلام محقق نائینی ذکر می‌شود. برای تبیین بهتر کلام مرحوم آخوند و نقد محقق نائینی بر ایشان، ذکر بعضی از مقدمات، ضروری است.

۱-۲. بیان چند مقدمه

مقدمه اول و دوم برای فهم بهتر کلام آخوند و مقدمه سوم ناظر به کلام محقق نائینی است.

۱-۱-۲. مقدمه اول

در جایی که عام و خاصی داشته باشیم و عام، توسط خاص، تخصیص بخورد، این مخصص به اعتبار اتصال و انفصال عرفی از عام به دو قسم متصل و منفصل تقسیم می‌شود. مرحوم آخوند معتقد است که در جایی که مخصص منفصل باشد یا در صورت متصل بودن، از قبیل استثناء «مانند اکرم العلماء الا الفاسقین منهم» یا شرط «مانند اکرم العلماء ان لم یفسقوا» باشد نه از قبیل وصف «مانند اکرم کل عالم عادل»، عام بعد از تخصیص معنون به عنوانی غیر از عنوان خاص می‌شود «مثلاً معنون به عالم غیر فاسق می‌شود» که این عنوان، عدمی بوده و به دلیل حالت سابقه داشتن با اصل موضوعی قابل احراز است (خراسانی، ۱۴۳۰: ۲/ ۱۵۸). وجه اینکه مرحوم آخوند، مخصص متصلی که از قبیل وصف باشد را از بحث خارج کرد این است که در این قسم از تخصیص، عام بعد از تخصیص، معنون به عنوانی وجودی می‌شود و از آنجا که عنوان وجودی حالت سابقه ندارد، اصل موضوعی در آن قابل جریان نیست، بعنوان مثال در «اکرم کل عالم عادل»، عام، بعد از تخصیص، معنون به عنوان «عالم عادل» می‌شود، حال اگر در عادل بودن عالمی شک حاصل شد، نمی‌توان در خود عنوان وجودی «عدالت» اصل موضوعی جاری کرد چرا که حالت سابقه ندارد، از طرفی اگر بخواهیم با اجرای اصل موضوعی در عدم فسق، «عدالت» را اثبات کنیم بدین نحو که مثلاً بگوییم قبلاً که زید نبود فاسق هم

نبود، الان که زید هست و شک در فاسق بودنش است، عدم فسق او را استصحاب می‌کنیم و عدالت او را نتیجه می‌گیریم، اصل مثبت بوده و حجت نیست.

۲-۱-۱-۲. مقدمه دوم

برای ترتب هر حکمی بر موضوع آن، وجود موضوع آن حکم، لازم است. این ضرورت در کتب منطقی و فلسفی با عبارت «ثبوت شیء لشیء فرع ثبوت المثبت له» بیان می‌شود (طباطبایی، ۱۴۲۰: ۳۷). احراز موضوع راه‌های گوناگونی دارد:

۱. قطع و یقین: وجدانا موضوع محرز باشد، مثلاً یقین داریم که این مایع خمر است، که در این صورت قهراً حکم حرمت هم می‌آید.

۲. ظنّ معتبر: بینة قائم شود که این مایع خمر است، باز هم حکم حرمت می‌آید.

۳. اصل عملی: شك در موضوع داریم و با اصل عملی آن را احراز می‌کنیم و آن چیزی جز استصحاب نیست، خوداین قسم بر دو بخش است:

الف) گاهی موضوع بسیط است مثل اینکه مایعی قبلاً خمر بوده و الآن شك داریم که آیا هنوز خمر است یا تبدیل به خلّ شده است استصحاب بقاء خمریت نموده و موضوع را ظاهراً احراز می‌کنیم و حکم به حرمت می‌آید.

ب) موضوع مرکب از دو جزء وجودی و عدمی است و جزء وجودی بالوجدان محرز است و جزء عدمی مشکوک بوده و با اجراء اصل، در صدد احراز آن هستیم مثلاً «الغصب حرام» موضوع که غصبیت باشد، به معنای تصرّف در ملک غیر بدون رضایت و اذن مالک است. جزء اول، یعنی اصل تصرّف در ملک غیر، وجدانا محرز است و جزء دوم یعنی بدون رضای مالک بودن با استصحاب عدم، احراز می‌شود. در نتیجه حکم حرمت هم مترتب می‌شود (محمّدی، ۱۳۸۵: ۳/۲۵۵-۲۵۸).

۲-۱-۱-۳. مقدمه سوم

وجود و عدم به اعتبار چگونگی لحاظ و اعتبار آن به دو قسم محمولی و نعتی تقسیم می‌شود:

۱. وجود و عدم محمولی: هر کجا که وجود و عدم فی نفسه و بدون در نظر گرفتن امر دیگری لحاظ شوند، وجود و عدم محمولی خواهند بود. وجود محمولی مثل عادل بودن، قریشی بودن، عدم محمولی مثل عادل نبون، قریشی نبودن و...
 ۲. وجود و عدم نعتی: هر کجا که وجود و عدم به عنوان وصف چیز موجودی لحاظ شوند، به وجود و عدم، نعتی اطلاق می شود. وجود نعتی مثل اتصاف زید موجود به عدالت، عدم نعتی مثل: اتصاف زید موجود به عدم عدالت (ایروانی، ۱۴۲۹: ۵/۲۶۷).
- با توجه به توضیح مزبور، در وجود و عدم نعتی، وجود و عدم به عنوان صفت چیز موجودی لحاظ شده و به کار میروند در حالی که در وجود و عدم محمولی، وجود و عدم، وصف چیزی نبوده بلکه صرفاً جزء کلمه اند. وجود و عدم نعتی مفاد کان ناقصه و ماکان ناقصه و وجود و عدم محمولی مفاد کان تامه و ماکان تامه است زیرا در کان و ماکان ناقصه نیز همچون وجود و عدم نعتی مدلول، اثبات وجود یا عدم وصفی برای موضوعی است مثل کان زید عادلاً بر خلاف کان و ما کان تامه که صرف الوجود اثبات یا نفی می شود مثل: قول معصوم علیه السلام: کان الله و لا شیء معه (حر عاملی، ۱۴۱۷: ۱/۱۵۴).

۲-۱-۲. کلام مرحوم آخوند در کفایه

مرحوم آخوند در کفایه، بعد از اینکه تمسک به عام در شبهه مصداقیه آن را چه در مخصص متصل و چه مخصص منفصل جائز ندانستند متذکر می شوند این عدم جواز با قطع نظر از استصحاب عدم ازلی است. در صورتی که عام و خاصی داشته باشیم و مخصص منفصل باشد یا اگر متصل است از قبیل وصف نباشد بلکه از قبیل استثناء یا شرط باشد، بعد از وقوع تخصیص، مصادیق باقی مانده تحت حکم عام، معنون به عنوانی غیر از عنوان خاص می شوند. با توجه به این توضیح، اگر بعد از تخصیص، شک در دخول بعضی از مصادیق تحت عنوان عام، کردیم می توانیم با اجراء استصحاب عدم ازلی دخول آن را در افراد این عنوان احراز کرده و در نتیجه حکم ثابت شده برای این عنوان را بر آن بار کنیم. مرحوم آخوند در ادامه برای تنقیح بهتر مطلب مثالی واقعی می زنند. در روایت آمده است: عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ

مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ ظَرِيفٍ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: إِذَا بَلَغَتِ الْمَرْأَةُ خَمْسِينَ سَنَةً لَمْ تَرْحُمَةً إِلَّا أَنْ تَكُونَ امْرَأَةً مِنْ قُرَيْشٍ (حر عاملی، ۱۴۰۹: ۲/۳۳۵). حال اگر شک کنیم در این که زنی قریشی است تا حد حیض شدنش بیش از ۵۰ سال باشد یا قریشی نیست تا اینکه فقط خون‌هایی که تا ۵۰ سالگی می‌بیند محکوم به حیض باشند با اجراء استصحاب عدم ازلی، دخول فرد مشتبّه در عام را احراز می‌کنیم و سپس حکم به حیض نشدن بعد از ۵۰ سالگی را بر آن بار می‌کنیم. در این مثال موضوع حکم زن غیر قریشی است که مرکب از دو جزء است، جزء اول «المراه» بوده که بالوجدان محرز است و نیاز به استصحاب ندارد و جزء دوم قریشی نبودن است که مشکوک است. نسبت به جزء دوم، استصحاب عدم قریشیت جاری شده و حکم به بقاء عدم قریشی بودن او می‌شود (خراسانی، ۱۴۳۰: ۱۵۹-۱۵۷).

۲-۱-۳. نقد محقق نائینی بر آخوند خراسانی

ایشان با بیان سه مقدمه، کلام مرحوم آخوند را نقد می‌کند.

مقدمه اول

در جایی که عام و خاصی داشته باشیم، دلیل خاص یا وجودی و یا عدمی است. در صورت اول افراد باقی مانده تحت عام، مقید به عنوانی عدمی و در صورت دوم مقید به عنوانی وجودی می‌شوند. در مذکور توسط مرحوم آخوند، بعد از خروج زن‌های قریشی از حکم به حیض شدن تا ۵۰ سالگی، افراد باقی مانده، معنون به غیر قریشی بودن می‌شوند. از این جهت که مخصص وجودی موجب معنون شدن افراد باقی مانده به عنوانی عدمی می‌شود فرقی بین مخصص متصل و منفصل نیست. تنها فرق بین این دو در شکل‌گیری ظهور عام در عمومیت در مخصص منفصل و عدم شکل‌گیری این ظهور در مخصص متصل است. نقطه اشتراک این دو نیز در مبین بودن مراد جدی متکلم و این که مراد جدی، عام نیست می‌باشد. قصد ما در استصحاب عدم ازلی نیز فهم مراد جدی متکلم است تا از رهگذر این فهم، فرد مشتبّه را داخل در این عنوان اراده شده متکلم، نماییم.

مقدمه دوم

عنوان اخذ شده در دلیل خاص به اعتبار وابسته بودن یا وابسته نبودن بر امر دیگر به دو قسم، عرض و جوهر تقسیم می شود. زید در مثال «اکرم العلماء الا زیدا» مثال برای جوهر، و قریشی بودن در مثال مورد بحث مثال برای عرض است. در جایی که عنوان خاص از اعراض باشد بعد از تخصیص، افراد باقی مانده تحت عام که موضوع حکم را تشکیل می دهند معنون به عنوانی هستند که مرکب از عرض و معروض است. مثلاً در مثال مورد بحث، بعد از این که زن های قریشی از حکم به حیض شدن تا ۵۰ سالگی خارج شدند، افراد باقی مانده تحت عام معنون به زن هایی هستند که قریشی نیستند و حکم برای این عنوان ثابت است. این موضوع که مرکب از معروض «زن» و عرض قائم به آن است «غیر قریشی بودن» مفاد لیس ناقصه است.

مقدمه سوم

هر کدام یک از وجود و عدم به دو قسم نعتی و محمولی تقسیم می شوند. تقابل بین وجود و عدم نعتی ملکه و عدم ملکه است. به عبارت دیگر، بر اساس قاعدة «ثبوت شیء لشیء فرع ثبوت المثبت له» همان طور که در وجود نعتی ثبوت وصفی برای موصوفی، منوط به وجود خارجی موصوف است، در عدم نعتی نیز نفی صفتی از موصوفی منوط به تحقق خارجی موصوف است. در طرف مقابل، تقابل بین وجود و عدم محمولی تقابل نقیضین بوده و بر همین اساس ارتفاع وجود و عدم محمولی از آن جهت که مستلزم ارتفاع نقیضین است محال است. در حالی که ارتفاع وجود و عدم نعتی در صورت عدم وجود خارجی موصوف، استحالة عقلی ندارد چرا که موصوفی که موجود نیست متصف به هیچ کدام از وجود یا عدم نیست. به عنوان مثال زیدی که در خارج نیست متصف به هیچ کدام یک از دو عنوان عالم و غیر عالم نیست (نائینی، ۱۴۷۶: ۴۷۰-۴۶۵).

با توجه به این مقدمات سه گانه، بعد از اخراج عنوان قرشیت از تحت حکم عام به واسطه مخصص، بر اساس مقدمه اول، افراد باقی مانده، معنون به عنوان عدمی «عدم قریشی بودن» می شوند. بر اساس مقدمه دوم، مفاد عام بعد از تخصیص مفاد لیس ناقصه بوده و در همین

راستا موضوع قضیه بعد از تخصیص موضوعی مرکب از عرض و معروض است. بر اساس مطالب مذکور در مقدمه سوم مبنی بر عدم امکان تحقق عرض بدون تحقق معروض در عدم نعتی، تحقق این عرض «قریشی نبودن» که جزئی از موضوع مرکب در قضیه است مبتنی بر تحقق خارجی معروض و موصوف آن «زن» است (نائینی، ۱۴۷۶: ۴۷۰). با توجه به این سه مقدمه، موضوع قضیه در مثال مورد بحث بعد از تخصیص، عدم نعتی است که مرکب از دو قید «زن» و «قریشی نبودن» است. از آنجا که قید اول، محرز بالوجدان است نیازی به جاری شدن اصل عملی در آن نیست. اما قید دوم موضوع «قریشی نبودن این زن خارجی» مشتبّه است. حال اگر قرار باشد با اجراء استصحاب عدم ازلی، قریشی نبودن این زن خارجی را محرز شود از دو حال خارج نیست: مستصحب ما یا عدم نعتی است یا عدم محمولی، بعبارت دیگر یا با اجراء این اصل در صدد حکم به بقاء اتصاف موصوف موجود به عدم وصف هستیم «عدم نعتی» یا در صدد حکم به بقاء عدم قرشیت «عدم محمولی». در صورت اول اشکال استصحاب عدم ازلی این است که فاقد یقین سابق که یکی از ارکان استصحاب است می باشد چرا که ما هیچگاه یقین به اتصاف این زن خارجی به عدم قرشیت نداشته ایم بلکه از همان ابتدای وجود و خلق شدن این زن، عدم قرشیت آن مشکوک است. در صورت دوم، هرچند مستصحب، حالت سابقه ازلیه دارد اما اجراء استصحاب، لغو بوده و اثری ندارد زیرا موضوع حکم شرعی، عدم قرشیت زن موجود است «عدم نعتی» نه صرف عدم قرشیت «عدم محمولی» و اثبات عدم نعتی «موضوع قضیه» - که لازمه عقلیه عدم محمولی است - از طریق استصحاب عدم محمولی، اصل مثبت بوده و حجت نیست (نائینی، ۱۴۷۶: ۴۷۱).

۳. بررسی قول محقق خویی

مرحوم خویی بعد از ذکر مقدمات سه گانه محقق نائینی، آن سه مقدمه را در غایه صحت و متانت دانسته و بر این باور است که اشکالی متوجه مقدمات مذکوره نیست. ایشان معتقد است این مقدمات، کلمه حقی است که مطلبی باطل با آن اراده شده است. محقق نائینی با ذکر این سه مقدمه در صدد بیان این نکته است که موضوع قضیه شرعی بعد از تخصیص عدم نعتی

است و در همین راستا معتقد به عدم حجیت استصحاب عدم ازلی شده است. لکن در طرف مقابل، مرحوم خویی بر این باور است که پذیرش مقدمات مزبور ملازمه‌ای با پذیرش عدم نعتی شدن موضوع قضیه بعد از تخصیص نداشته و همچنان موضوع، عدم محمولی است. ایشان در ادامه، با اشاره به گلوگاه بحث، وجه اختلاف نظر خویش با مرحوم نائینی را بیان می‌کند. به اعتقاد مرحوم خویی، خاستگاه شکل‌گیری این دو نظریه، اختلاف در فهم و استظهار موضوع عام بعد از تخصیص به واسطه خاص است. محقق نائینی موضوع را اتصاف زن موجود به عدم قریشیت می‌داند که مفاد عدم نعتی است. این در حالی است که مرحوم خویی درست در نقطه مقابل، موضوع را عدم اتصاف به قریشیت می‌داند که مفاد عدم محمولی است (خویی، ۱۴۱۷: ۲۱۹-۲۱۷). در همین راستا ایشان فرموده که حال که موضوع قضیه، بعد از تخصیص، عدم محمولی است، و موضوع قضیه، مرکب از دو جزء بوده که یک جزء آن محرر بالوجدان و جزء دیگر مشکوک است، در جزء مشکوک که عدم محمولی است، استصحاب عدم ازلی جاری می‌شود. ایشان در ادامه برای اثبات مدعای پیش گفته خود و اشکال بر مرحوم نائینی، از جواب‌های نقضی و حلی بهره می‌گیرد.

۳-۱. جواب نقضی مرحوم خویی به مرحوم نائینی

در مثال زن غیر قریشی، موضوع قضیه بعد از تخصیص، مرکب از جوهر «زن» و عرض «غیر قریشی بودن» است. موضوع قضیه در صورتی که مرکب باشد همیشه، تشکیل شده از یک جوهر و عرض نیست بلکه گاهی مرکب از دو جوهر و گاهی مرکب از دو عرض است. قائل شدن به اینکه، عام بعد از تخصیص به واسطه یک خاص وجودی، عدم نعتی شده و در همین راستا اجراء استصحاب عدم ازلی برای احراز جزء مشکوک آن درست نیست مستلزم بطلان جریان این اصل در تمامی موضوعات مرکب است حتی اگر مرکب از دو جوهر یا دو عرض باشد. از آنجا که این لازمه، باطل است، ملزوم «عدم نعتی شدن موضوع قضیه، بعد از تخصیص» نیز از این حیث تابع آن است (خویی، ۱۴۱۷: ۲۲۳-۲۲۲).

۳-۲. جواب حلی مرحوم خویی به مرحوم نائینی

مرحوم خویی بعد از بیان جواب نقضی خود، جواب حلی خویش را بعد از بیان دو مقدمه، ارائه داده است.

مقدمه اول

موضوع قضیه نسبت به امور خارج از ذات خود، از حیث داشتن و نداشتن ملازمه وجودی با آنها به دو قسم تقسیم می‌شود. گاهی بین موضوع و امر خارج از ذات ملازمه وجودی برقرار است. به عنوان مثال روبه قبله بودن ملازمه وجودی با پشت به قبله بودن دارد. گاهی نیز هیچ ملازمه وجودی بین این دو برقرار نیست. طهارت نسبت به نماز از این قبیل است. در قسم دوم، شارع، بدون شک، هنگام جعل حکم برای موضوع، آن را نسبت به امور خارج از ذاتش به یکی از سه نحو به شرط لا، لا بشرط یا بشرط شیء لحاظ می‌کند. لکن در قسم اول، این گونه نیست. در این قسم، موضوع نسبت به امور خارج از ذات خود به شکل مطلق «لا بشرط»، مقید «بشرط شیء» یا مهمل لحاظ نمی‌شود. عدم اعتبار به نحو مطلق از این جهت هست که معنای مطلق لحاظ شدن موضوع «مثلاً رو به قبله بودن» نسبت به امور خارجی «مثل پشت به قبله بودن» این است که حتی اگر پشت تو خلاف جهت قبله نباشد باز هم نماز صحیح است در حالی که خلف فرض است زیرا فرض این است که موضوع وجوب، نماز رو به قبله است نه مطلق نماز و لو اینکه رو به قبله نباشد. تقیید هم ممکن نیست زیرا فرض این است که به صرف تحقق موضوع، آن امر خارجی هم محقق می‌شود بنابراین تقیید بی فائده و لغو است. از آنجا که اهمال نیز، فرع امکان اطلاق و تقیید است، اهمال نیز بی معناست.

با توجه مقدمه پیش گفته، از آنجا که عدم نعتی و عدم محمولی نیز همچون رو و پشت به قبله بودن ملازمه وجودی دارند، هرگاه موضوع حکمی، عدم نعتی یا محمولی قرار بگیرد اطلاق یا تقیید هر کدام از این دو نسبت به دیگری لغو محض خواهد بود. در همین راستا در مثال مورد بحث، اگر موضوع حکم را عدم نعتی «عدم قرشیت زن موجود در خارج» گرفتیم اطلاق یا

تقیید آن به نسبت به عدم محمولی «عدم قرشیت» بی معناست و اگر موضوع را عدم محمولی گرفتیم اطلاق یا تقیید آن به عدم نعتی لغو خواهد بود (خویی، ۱۴۱۷: ۲۲۶-۲۲۳).

مقدمه دوم

مرحوم خویی بر خلاف مرحوم نائینی بر این باور است که موضوع قضیه، بعد از تخصیص عام به عنوانی وجودی، عدم محمولی است. وجه این ادعا آن است که موجودات از حیث اتکاء و عدم اتکاء وجودی به غیر به دو قسم جوهر و عرض تقسیم می‌شوند. در جایی که موضوع قضیه، مرکب از عرض و معروض آن باشد، یا مرکب از وجود عرض و معروض است و یا مرکب از عدم عرض و معروض است. محقق نائینی بر این باور است که هر جایی که موضوع، مرکب از عرض و معروض باشد خواه وجود عرض و خواه عدم عرض، همان‌طور که وجود عرض منوط به وجود خارجی معروض است و بدون وجود خارجی معروض وجود عرض معقول نیست در جایی که عرض، عدمی باشد نیز مطلب بر همین اساس بوده و وجود خارجی معروض لازم است. ایشان، موارد عدم عرض را به موارد وجود عرض قیاس کرده و وجود خارجی موضوع در این موارد را نیز شرط می‌دانند. مرحوم نائینی بر همین اساس بر این باور است که موضوع قضیه بعد از تخصیص، صرف عدم قرشیت «عدم محمولی» نیست بلکه اتصاف زن خارجی موجود به عدم قرشیت است «عدم نعتی». محقق خویی قیاس مزبور را ناصواب و مع الفارق می‌داند. ایشان بر این باور است که هر چند در اعراض وجودی با توجه با فائمه به غیر بودن عرض، وجود معروض هم امری لازم است لکن در اعراض اعدامی، این‌گونه نبوده و این قسم از اعراض با عدم وجود خارجی معروض نیز قابل جمع‌اند. به عنوان مثال عدم قرشیت که از مصادیق عدم عرض است دو مصداق دارد:

۱. زنی در خارج باشد ولی قرشی نباشد «عدم نعتی».

۲. اساساً زنی در خارج نباشد «عدم محمولی».

بنابراین، در اعراض عدمی، عدم تحقق خارجی معروض امری موافق با وجدان و معقول است. در نتیجه، موضوع قضیه بعد از تخصیص بر اساس آنچه که در مقدمه دوم از پاسخ بیان

شد عدم محمولی است. از طرفی بر اساس بیان مقدمه اول، عدم محمولی نسبت به عدم نعتی چون ملازمه وجودی با آن دارد مطلق یا مقید نیست تا اشکالاتی که محقق نائینی بر استصحاب عدم نعتی کرد وارد باشد. بنابراین، موضوع قضیه عدم محمولی بوده و چون عدم محمولی حالت سابقه دارد احراز آن به واسطه استصحاب عدم ازلی بدون مشکل خواهد بود (خویی، ۱۴۱۷: ۲۲۹-۲۲۷).

از رهگذر بیان ادله این دو محقق در زمینه استصحاب عدم ازلی روشن شد که نزاع این دو عالم، کبروی نبوده بلکه صغروی است. به عبارت دیگر هر دو قبول دارند در صورتی که مستصحب، عدم نعتی باشد، جریان استصحاب عدم ازلی با اشکال تمام نبودن ارکان استصحاب یا اصل مثبت مواجه است. گلوگاه بحث و آنچه منشا اختلاف این دو عالم اصولی شده، این است که محقق نائینی، موضوع جمله را بعد از تخصیص، عدم نعتی، و محقق خویی، عدم محمولی می داند.

۴. اشکالات کلام محقق خویی و محقق نائینی

نویسنده، هرچند از حیث عدم حجیت استصحاب عدم ازلی با مرحوم نائینی همسو است لکن ادله ایشان در این زمینه را نا تمام می داند. در همین راستا، مستمسک نگارنده برای اثبات این ادعا، ادله ای غیر از ادله محقق نائینی است. از طرفی دیگر، جواب های حلی و نقضی محقق خویی نیز از نظر نگارنده دارای اشکالاتی است.

۴-۱. اشکال کلام محقق نائینی

اشکال کلام محقق نائینی همان طور که محقق خویی نیز به درستی به آن اشاره کرد و بعضی از علماء معاصر (درس خارج استاد گنجی، ۱۳۹۴/۱۰/۲۷، سایت مدرسه فقهات) نیز متذکر آن شده اند، قیاس اعراض عدمی به اعراض وجودی است. در اعراض عدمی، وجود خارجی معروض شرط نبوده و حتی در فرض نبود معروض نیز، عدم عرض صادق است. وجه این ادعا آن است که ملاک اتکا و عدم اتکا به غیر، درک و فهم عقلی است. اگر چه در جایی که عرض وجودی

باشد، عقل، تحقق خارجی آن را منوط به وجود خارجی معروض دانسته و استحالة تحقق خارجی اش بدون تحقق معروض را درک می‌کند اما همین عقل در اعراض عدمی، درک کاملاً متفاوتی داشته و عدم عرض را منوط به تحقق خارجی معروض نمی‌داند. وجه این درک نیز این است که عدم، چیزی نیست تا بخواهد متکی به امری وجودی باشد.

۲-۴. اشکال کلام محقق خویی

محقق خویی در دو بخش، و در قالب جواب نقضی و حلی، متعرض ادله محقق نائینی شد. اشکال جواب نقضی ایشان این است که با توجه به دو اشکالی که محقق نائینی بر اجرای استصحاب عدم ازلی در عدم نعتی مطرح فرمود «عدم یقین سابق و اصل مثبت» هیچ ابائی از عدم جریان این اصل در تمامی موارد وجود و عدم نعتی نخواهد داشت چرا که جریان اصل در تمامی این موارد، مواجه با دو اشکال پیش گفته خواهد بود. از طرفی، جواب حلی ایشان نیز برای اثبات حجیت استصحاب عدم ازلی ناتمام است، چرا که هر چند اجراء این اصل عملی در عدم محمولی مستلزم نبود یقین سابق یا اصل مثبت نیست لکن با اشکالات دیگری که هر کدام به تنهایی مانع حجیت این اصل عملی است، روبرو است. از جمله این اشکالات که طبق نظر بعضی علما (مکارم شیرازی، ۱۴۲۸: ۱۰۵/۲) اهم اشکالات بر حجیت استصحاب عدم ازلی است، عرفی نبودن جریان این استصحاب است. به عبارت دیگر، متیقن در این اصل، سالبه به انتفای موضوع است که نزد عرف جایگاهی نداشته و بر مزاح و شوخی حمل می‌شود. به عنوان مثال، کسی که از بی‌لباسی فرزند خود خبر دهد و سپس در پاسخ به چرایی آن، این‌گونه بگوید: چون اصلاً فرزندی ندارم، نزد عرف، جایگاهی ندارد (همان). عدم حجیت عرف در تطبیق مفاهیم بر مصادیق نیز نمی‌تواند به عنوان اشکالی بر عرفی نبودن این اصل عملی مطرح شود چرا که:

اولاً: عدم مرجعیت عرف در مقام تطبیق مفاهیم بر مصادیق مورد وفاق همگان نبوده و تعدادی از اکابر علما از جمله امام خمینی (خمینی، ۱۳۸۵: ۱/۲۲۸)، آقا رضا همدانی

(همدانی، ۱۳۷۴: ۶۷۵) صاحب جواهر (نجفی، ۱۳۹۲: ۷۴/۲۶) مرجعیت عرف را در این زمینه نیز پذیرفته‌اند.

ثانیاً: بر فرض عدم مرجعیت عرف در تطبیق مفاهیم بر مصادیق خارجی، عدم شمولیت اخبار نسبت به مستصحب عدم ازلی، اساساً از باب تطبیق مصداق بر مفهوم نیست تا اشکال پیش گفته وارد باشد بلکه از باب عدم صدق عرفی مفهوم بر این قسم از استصحاب است بدین معنا که در جایی که مستصحب، عدم ازلی باشد از آنجا که سالبه به انتفاء موضوع بوده و در نزد عرف به شوخی مزاح حمل می‌شود و از طرفی شارع مقدس، در مقام بیان احکام شرعی، از شوخی و مزاح به دور است، یقین در روایات استصحاب، از حیث مفهوم، به معنای یقین سابق نسبت به متیقنی است که سالبه به انتفاء موضوع نباشد، بلکه نسبت به تطبیق این مفهوم بر مصداق و شناسایی این که چه چیزی مصداق سالبه به انتفاء موضوع بوده و چه چیزی مصداق آن نیست باید به عقل مراجعه نمود.

ثالثاً: بر فرض چشم پوشی از جواب‌های پیش گفته، می‌توان این گونه گفت که با توجه به کثرت استعمال اخبار استصحاب در مستصحب‌های وجودیه «مثل یقین به وضو، یقین به روزه و...» و عدم استعمال در مستصحب‌های عدمی مثل استصحاب عدم ازلی، این روایات، از مستصحب‌های عدمی انصراف داشته و به مستصحب‌های وجودی انصراف دارند فلذا نمی‌توان به اطلاق اخبار استصحاب برای حجیت این قسم تمسک نمود چرا که انصراف، مانع از تمسک به اطلاق است.

رابعاً: حتی با صرف نظر از تمامی سه اشکال پیش گفته و عرفی بودن قضایای سالبه به انتفاء موضوع، اشکال این قسم از استصحاب منحصر به عرفی نبودن آن نیست بلکه نبود وحدت عرفی بین مقضیه متیقنه و مشکوکه از دیگر اشکالات آن است. وجه عدم وحدت این است که متیقن، سالبه به انتفاء موضوع، و مشکوک، سالبه به انتفاء محمول است. اشکالات دیگری نیز در کلام علماء ذکر شده است (مکارم شیرازی، ۱۴۲۸: ۱۰۷-۱۰۵؛ سبحانی، ۱۴۲۴: ۲/۵۴۰).

نتیجه

در این نوشته دیدگاه محقق نائینی و محقق خویی درباره حجیت استصحاب عدم ازلی بیان شد. محقق نائینی این اصل عملی را فاقد حجیت می‌داند. وجه این دیدگاه، قیاس عرض عدمی به وجودی است. ایشان بر این باور است که همان‌طور که در اعراض وجودی، وجود عرض منوط به وجود خارجی موضوع است در اعراض عدمی نیز همین گونه است. مرحوم نائینی از همین رهگذر، موضوع قضیه عام بعد از تخصیص را عدم نعتی دانسته و استصحاب عدم ازلی برای احراز آن را به علت نبود حالت سابقه در عدم نعتی، منتفی می‌داند. محقق خویی دیدگاه محقق نائینی را نا صحیح می‌داند. وجه این اعتقاد این است که قیاس اعراض وجودی به عدمی مع الفارق است. عرض وجودی همیشه منوط به وجود خارجی معروض خود است اما اعراض عدمی اعم بوده و هم در صورت وجود معروض و هم فقدان معروض، ثابت‌اند. بر اساس همین نکته، ایشان موضوع قضیه عام بعد از تخصیص را عدم محمولی می‌داند. ایشان بر همین اساس استصحاب عدم ازلی برای احراز جزء مشکوک موضوع را به علت این که عدم محمولی حالت سابقه دارد، جایز دانسته است. نظر صحیح بر اساس ادله بیان شده توسط نویسندگان، عدم حجیت این اصل عملی به نحو مطلق و در همه فروض است. عرفی نبودن این استصحاب و عدم وحدت قضیه متیقنه و مشکوکه از جمله ادله دیدگاه نویسندگان است. محقق نائینی نیز اگر چه به همین رای باور دارد لکن از آنجا که ادله بیان شده توسط ایشان دارای اشکالاتی بود، مورد نقد واقع شد.

کتابنامه

قرآن کریم.

- انصاری، مرتضی، فرائد الاصول، قم. جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ پنجم، ۱۴۱۶ق.
- ایروانی، باقر، کفایة الاصول فی اسلوبها الثانی، نجف، احیاء التراث الشیعه، چاپ اول، ۱۴۲۹ق.
- آخوند خراسانی، محمدکاظم، کفایة الاصول، قم، انتشارات اسلامی جامعه مدرسین، چاپ ششم، ۱۴۳۰ق.
- حر عاملی، محمدحسن، تفصیل وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعه، قم، مؤسسه آل البيت (ع)، ۱۴۰۹ق.
- حر عاملی، محمدحسن، الفصول المهمه فی اصول الائمه (چاپ سوم)، قم، انتشارات اسلامی جامعه مدرسین، ۱۴۱۷ق.
- حکیم، محمدتقی، الاصول العامة فی الفقه المقارن، قم، مجمع جهانی اهل بیت (ع)، چاپ دوم، ۱۴۲۳ق.
- خراسانی، محمدکاظم، درر الفوائد فی الحاشیة علی الفرائد، تهران، مؤسسه الطبع و النشر التابعة لوزاره الثقافه و الارشاد الاسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۰ق.
- خویی، ابوالقاسم، محاضرات فی اصول الفقه، قم، دار الهادی، چاپ چهارم، ۱۴۱۷ق.
- رویفی، افریقی، محمد، لسان العرب، بیروت، دار صادر، چاپ سوم، ۱۴۱۴ق.
- سبحانی، جعفر، ارشاد العقول الی مباحث الاصول، قم، مؤسسه امام صادق (ع)، ۱۴۲۴ق.
- طباطبایی، محمدحسین، بدایة الحکمه، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، چاپ هفدهم، ۱۴۲۰ق.
- عراقی، ضیاءالدین، نهایة الافکار، قم، انتشارات اسلامی جامعه مدرسین، چاپ سوم، ۱۴۱۷ق.
- فراهیدی، خلیل، العین، قم، نشر هجرت، چاپ دوم، ۱۴۰۹ق.
- گنجی، مهدی درس خارج، قم، سایت مدرسه فقهات، (۱۳۹۴/۱۰/۲۷).
- محمدی، علی، شرح کفایة الاصول، قم، نشر الامام حسن بن علی (ع)، چاپ چهارم، ۱۳۸۵.
- مظفر، محمدرضا، اصول الفقه، قم، انتشارات اسلامی جامعه مدرسین، چاپ پنجم، ۱۴۳۰ق.

معزی، الهام؛ نقیبی، ابوالقاسم، مقاله کارکرد اصل مثبت در علم اصول و فقه، مشهد، دانشگاه فردوسی مشهد، ۱۳۹۸.

مکارم، شیرازی، ناصر، انوار الاصول، قم، مدرسه علی بن ابی طالب علیه السلام، چاپ دوم، ۱۴۲۸ق.
موسوی، خمینی، روح الله، الرسائل، تهران، مؤسسه اسماعیلیان، ۱۳۸۵.
موسوی، خمینی، روح الله، مناهج الوصول الى علم الاصول، قم، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمته الله علیه، ۱۴۱۵ق.

نائینی، محمدحسین، فوائد الاصول، قم. جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۷۶.
نجفی، محمدحسن، جواهر الکلام، تهران، دار الکتب الاسلامیه، چاپ هفتم، ۱۳۹۲.
همدانی، آقا رضا، مصباح الفقیه، بی جا، چاپخانه حیدری، ۱۳۷۴.

تفاوت‌هایی بین امارات و اصول عملیه، کاربردها و چالش‌ها

*

□ محمدعیسی دانش **

چکیده

در علم اصول فقه دو مفهوم اماره و اصول عملیه، به عنوان ابزارهای مهم در فرایند استنباط احکام شرعی مورد استفاده قرار می‌گیرد. این دو مفهوم هرچند که در ظاهر به طور مشابه به کار می‌روند، اما تفاوت‌های بنیادی در ماهیت و کاربرد آن وجود دارد. اماره‌ها نشانه‌های ظنی هستند که برای اثبات واقعیات یا احکام شرعی به کار می‌روند. در حالی که اصول عملیه قواعدی هستند که در شرایط شک و تردید برای تعیین تکلیف شرعی فرد مکلف به کار می‌رود. در این مقاله به منظور بررسی دقیق‌تر تفاوت‌های این دو مفهوم، ابتدا به تعریف و شرح هرکدام پرداخته و سپس با توجه به منابع فقهی و اصولی مقایسه دقیق میان این دو ابزار ارائه خواهد شد. در مقاله حاضر با بررسی دقیق این دو مفهوم، مبانی و کارکردهای هریک به تحلیل تفاوت‌های نظری و کاربردی میان این دو مفهوم پرداخته و دیدگاه‌های مختلف علما را در این زمینه و همچنین چالش‌هایی که این با آن‌ها روبه‌رو هست، ارائه می‌دهد.

در نهایت، بررسی‌های صورت گرفته در این مقاله نشان می‌دهد که هریک از این دو مفهوم نقش ویژه در استنباط و اجرای احکام شرعی دارند. به این معنا که امارات برای اثبات واقعیات و احکام شرعی و فقهی، و اصول عملیه برای رفع شک و تردید در احکام شرعی به کار می‌رود. این تفاوت‌ها بر اساس شرایط خاص فقهی و مسئله‌گرایی در فقه اسلامی تعیین می‌شود و همچنین این تحقیق بر اهمیت جایگاه هریک در نظام فقهی تأکید کرده و تلاش می‌کند تا تصویر جامع از تعامل این دو ابزار در فرایند اجتهاد ارائه دهد.

کلیدواژه‌ها: اصل، امارات، اصول عملیه، قطع، حکم ظاهری و استنباط حکم.

* تاریخ وصول: ۱۴۰۳/۱۱/۲۰، تاریخ تصویب: ۱۴۰۳/۱۲/۱۲.

** اتمام سطح چهار مجتمع آموزش عالی فقه - جامعة المصطفیٰ ﷺ العالمیه (mohammadissadanesh6@gmail.com).

مقدمه

فقه اسلامی به عنوان مجموعه‌ای از دانش‌های مذهبی که به استخراج احکام شرعی از منابع دینی پرداخته و پایه‌گذار تکالیف عملی مسلمانان است و همواره از پیچیدگی‌هایی برخوردار بوده است. برای استنباط احکام شرعی، علمای دین از ابزارهای مختلفی استفاده می‌کنند که برخی از این ابزارها، مانند: اماره و اصول عملیه، به طور ویژه در شرایطی که دلیل قطعی در دسترس نیست، کاربرد دارند.

در علم اصول فقه، تفاوت‌های اساسی میان امارات و اصول عملیه وجود دارد. هرکدام از این دو ابزار در موقعیت‌های خاصی به کار می‌رود.

امارات، دلایل یا نشانه‌هایی هستند که به کشف واقعیت منجر می‌شوند و اصول عملیه، قواعدی هستند در شرایط شک و عدم دلیل قطعی به کارفته می‌شوند.

هرچند هر دو در مسیر اجتهاد و استنباط حکم نقش دارند، اما تفاوت‌های بنیادین در مبنا، ماهیت و کاربرد آنها وجود دارد. این تفاوت‌ها از یک سو به ماهیت ادله و از سوی دیگر به شرایط استفاده از آنها برمی‌گردد.

در این مقاله به طور ویژه به مقایسه و تحلیل این دو مفهوم پرداخته شده و تفاوت‌های آنها در زمینه‌های مختلف فقهی بررسی خواهد شد. بررسی کاربردهای این دو ابزار و تأثیر آنها در استنباط احکام شرعیه می‌تواند درک بهتری از روند استنباط احکام در علم اصول فقه به دست بدهد.

پیشینه امارات و اصول عملیه

تاریخچه امارات

امارات در فقه اسلامی از دیرباز برای استنباط و کشف احکام شرعی به کار رفته است. در آغاز، امارات بیشتر بر اساس قرآن و سنت نبوی و اجماع امت استوار بوده.